

مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز  
دوره بیست و ششم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۸۶ (پیاپی ۵۳)  
(ویژه‌نامه زبان انگلیسی و زبان‌شناسی)

بررسی ریشه‌شناختی منتخبی از واژگان گویش بوشهری

دکتر فرخ حاجیانی\*  
دانشگاه شیراز

چکیده

ریشه‌شناسی را در زبان فرانسوی «اتیمولوژی»<sup>۱</sup> گویند. اتیمولوژی واژه‌های یونانی است، که از طریق زبان لاتین به زبان فرانسوی راه یافته است. در یونان باستان اتیمولوژی به معنی «شناخت اتیمون»<sup>۲</sup>، و اتیمون به معنی «معنی حقیقی واژه» بوده است. امروزه اتیمولوژی به تاریخ یک واژه از قدیم‌ترین زمان کاربرد آن تا زمان نوشتن تاریخ آن واژه هم از لحاظ لفظ و هم لحاظ معنی اطلاق می‌شود. در هر زبان، برخی از واژه‌ها در زمان معین از رواج می‌افتد، اتیمولوژی این گونه واژه‌ها تاریخ آن‌ها از قدیم‌ترین زمان کاربرد تا زمان رواج آن واژه، هم از نظر لفظ و هم از نظر معنی است. ریشه‌شناسی، علمی است که به کمک آن «فرهنگ تاریخی» نوشته می‌شود. فرهنگ تاریخی، فرهنگی است که در آن تاریخ یک واژه، هم از نظر لفظ و هم از نظر معنی ثبت می‌شود. (ابوالقاسمی، ۱۲).

گویش بوشهری، یکی از گویش‌های ایرانی نو و از گروه گویش‌های جنوبی ایران است. ویژگی‌های آوایی، واجی و ساخت دستوری این گویش نشان می‌دهد که به شاخه‌ی زبان‌های ایرانی جنوب غربی تعلق دارد.

هدف مقاله، بررسی ریشه‌ی شناختی منتخبی از واژگان گویش بوشهری است. در این پژوهش، بیست و هشت واژه‌ی اصیل گویشی مورد بررسی ریشه‌شناختی و تطبیقی قرار گرفته است و از دو نوع روش تحقیق استفاده شده است: نخست از روش تحقیق میدانی که با استفاده از ضبط صوت با گویش‌وران مصاحبه انجام شده، اطلاعات مورد نیاز روی نوار، ضبط شده است. دوم از روش تحقیق کتابخانه‌ای (اسنادی) استفاده شده است. که با مراجعه، بررسی و مطالعه‌ی منابع دست اول،

\* استادیار بخش زبان‌های خارجی و زبان‌شناسی

فیش‌ها تهیه شده، به صورت منظم دسته‌بندی شده‌اند، سپس ریشه‌ی واژگان و معادل فارسی آن‌ها به دقت یافت شده است.

نتایج تحقیق نشان می‌دهد با توجه به نفوذ رسانه‌های گروهی، فن‌آوری جدید و فارسی معیار، این واژگان در بین نسل جوان و تحصیل کرده فراموش شده است. این نکته ارزش و اهمیت پژوهش را نشان می‌دهد.

دیگر این که بررسی ریشه‌شناختی و تطبیقی این واژگان نشان می‌دهد که گویش‌های ایرانی، از نظر واژگانی دارای اشتراکات و همانندی‌های بسیاری هستند. ریشه‌ی گویش‌های ایرانی، زبان ایرانی باستان است. تفاوت این گویش‌ها در زمینه‌های آوایی، واجی، ساخت زبانی و دستوری است که مرزبندی و تقسیم‌بندی گویش‌های ایرانی را ایجاد کرده است.

هم‌چنین، نتایج نشان می‌دهد با بررسی ریشه‌شناختی گویش‌های ایرانی می‌توان اطلس جامع گویشی ایران و فرهنگ ریشه‌شناختی فارسی را تدوین کرد.

**واژه‌های کلیدی:** ۱. ریشه‌شناسی ۲. زبان‌های ایرانی ۳. گویش ۴. گویش‌های ایرانی ۵. گویش‌های بوشهری ۶. گویش بوشهری.

## ۱. مقدمه

شهرستان بوشهر مرکز استان بوشهر است. از شمال به شهرستان گناوه، از شمال شرقی به شهرستان دشتستان، از شرق و جنوب به شهرستان تنگستان و از جنوبی غربی و غرب به خلیج فارس محدود می‌شود.

شهرستان بوشهر با وسعت ۱۴۴۱/۹۴۹ کیلومتر مربع دارای دو بخش مرکزی و خارگ است و که از سه شهر بوشهر، خارگ و چغادک، دو دهستان و ۳۹ آبادی تشکیل شده است. براساس برآورد جمعیت استان بوشهر، که در سال ۱۳۸۰ از سوی سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی استان بوشهر صورت گرفته است، تعداد ۲۰۵۲۴۴ نفر در شهرستان بوشهر زندگی می‌کنند.

هر زبان و گویشی آینه‌ی تمام‌نمای جهان‌بینی و فرهنگ بسیار پیچیده سخنگویان آن زبان است و نشان می‌دهد که اقوام چگونه به جهان نگرسته‌اند و می‌نگرند؛ نظام فکری و فلسفی آن‌ها چگونه شکل گرفته است و به چه طریق به حل مشکلات خود پرداخته‌اند. بنابراین، نابودی یک زبان و گویش نابودی بخشی از میراث فکری بشر را به همراه خواهد داشت.

زبان‌های قومی و گویش‌های محلی در کشورهای مختلف به ویژه کشورهای جهان سوم، به علل مختلف اجتماعی، سیاسی و اقتصادی به شدت تحت فشار می‌باشد. براساس محاسبات انجام شده این احتمال وجود دارد که اگر زوال زبان‌ها با وضع کنونی ادامه یابد، در قرنی که پیش رو داریم، همه‌ی زبان‌هایی که کمتر از نیم میلیون گویشور دارند، نابود خواهند شد. (بارمحمدی، شماره‌ی ۱۳).

از آنجا که زبان‌ها و گویش‌های محلی تحت تأثیر و نفوذ زبان رسمی به سرعت در حال نابودی

هستند، شناسایی و تدوین اصول حاکم بر گویش‌ها می‌تواند عاملی برای شناخت اقوام مختلف از جهت سابقه‌ی تاریخی آن‌ها نیز باشد.

زبان‌ها و گویش‌های ایرانی گنجینه‌هایی هستند که همچون بستر رودخانه‌ها و رسوبات فرهنگی قرن‌ها تاریخ را در خود دارند. هر لایه‌ای از این رسوبات، نشانی از یک مرحله‌ی تاریخی و فرهنگی این سرزمین کهنسال است.

با مطالعه‌ی علمی، گردآوری و ضبط واژگان می‌توان آن‌ها را در جریان پویای زبان وارد کرد و مواد خام ارزشمندی برای سایر پژوهش‌های زبانی فراهم آورد از سوی دیگر می‌توان از ورود بی‌رویه‌ی انبوه واژه‌های خارجی به زبان فارسی جلوگیری کرد.

گویش بوشهری یکی از گویش‌های ایرانی، نو و از گروه گویش‌های جنوبی غربی ایران است و مانند بسیاری از گویش‌های ایرانی به سبب گسترش آموزش زبان فارسی، با سواد شدن مردم روستاها، وجود وسایل گوناگون نظیر رادیو و تلویزیون، روزنامه‌ها، مجلات و فن‌آوری جدید به تدریج اصالت خود را از دست خواهد داد. بسیاری از واژگان اصیل این گویش جای خود را به واژگان زبان فارسی داده‌اند و ممکن است به فراموشی سپرده شوند.

در این تحقیق برای گردآوری واژه‌ها و بررسی ریشه‌شناختی آن‌ها از دو نوع روش تحقیق استفاده شده است: نخست از روش تحقیق میدانی که با استفاده از ضبط‌صوت با گویشوران ساکن در شهر بوشهر و روستاهای هم‌جوار در گروه سنی بین ۵۰ تا ۷۵ سال، باسواد و بی‌سواد، مصاحبه انجام شده، اطلاعات مورد نیاز بر روی نوار ضبط شده است. دیگر از روش تحقیق کتابخانه‌ای استفاده شده است که با مراجعه به منابع و مآخذ، فیش‌برداری صورت گرفته است و بررسی ریشه‌شناختی و تطبیقی گویش به دقت انجام شده است.

نگارنده، در این مقاله کوشیده است، چند واژه‌ی گویش بوشهری را که بیشتر آن‌ها در میان نسل جوان فراموش شده است. از نظر ریشه‌شناسی و تطبیق آن‌ها با دیگر گویش‌های ایرانی بررسی کند. واژگان بر اساس الفبای فارسی تنظیم شده است.

## ۲. واژگان

### [?ārviz] ۱- غربال ویژه بیختن آرد ۲- الک

مرکب از دو واژه است: viz + ār .

قسمت نخست واژه [?ār] "آرد" است.

فارسی میانه: ārd "آرد" > ایرانی باستان: \*arta- (صفت مفعولی، "کوفته، خرد و ریز شده" مشتق از (>\*ārta "سنسکریت -atṭa "غذا، خوراک"؛ ریشه‌ی ar- مشتق است از هند و اروپایی: al- "کوفتن، آسیاب کردن"؛ فارسی میانه: ārdan: ār- "آسیاب کردن"، خوارزمی: rd "آرد"، n "آسیاب کردن" (>\*ar-nā-), پشتو: oṛṛd "آرد"، aṇḍl "آسیاب کردن" آسی (ایرونی) aryang "طشت آرد"، یغناپی: ārt

آرد؛ پراچی: wârūn "آرد" xēra "آسیاب"، تالشی: hore "خرد کردن"، بختیاری: ardan "آسیاب کردن"، گزی: ārūe "آسیاب می‌کند".

قسمت دوم واژه [-viz] "بیز" است:

فارسی میانه: wēxtan: wēz- "بیختن، غربال کردن، ریختن، پاشیدن، افشاندن". لغت یاد شده‌ی فارسی میانه از درهم آمیزی دو ریشه‌ی viak- برگزیدن، انتخاب کردن، و vaig- "تکان دادن، چرخاندن، افکندن" مشتق شده است.

ماده‌ی مضارع آن مشتق است از ایرانی باستان \*vaiŋa- و \*vaiča- (ماده‌ی مضارع)؛ ریشه‌ی vaik- مشتق است از هند و اروپایی \*ueik- 1 "دست چین کردن، جدا کردن، برگزیدن، از همین ریشه است؛ گوتی: weihan "تقدیس کردن، وقف کردن".

لاتینی: victima "حیوان قربانی، قربانی، فدییه، نثار"

قس سنسکریت vic- (vinākti) "بیختن، جدا کردن"، اوستایی: vaēk- (با پیشوند ava "جدا کردن، دست چین کردن، برگزیدن"، پارتی: wixt(ag) "برگزیده، منتخب"، سغدی -nwyj جمع کردن، انباشتن"، پشتو: wīn]ōl "پاک کردن، شستن"، آسی (ایرونی): wyğd: widzyn (دیگوری) wiğd: wedzun "روی هم چیدن، انباشتن (غلات و نظایر آن)، کردی: bītin "ریختن"، bezing "الک"، یز غلامی: pōxt "بیختن"، وخی: farax-bīz "غربال"، سریکلی: faraq-béiz "غربال".

آشتیانی: ardviz "الک"، بندرعباسی: argiz "الک"، جهرم: arbiz "غربال بیختن آرد". دیلمی و لیراوی: ārbiz "الک"، گاوکشکی: orbiz "الک"، کازرونی، شیرازی: ārdbiz "الک"، لاری، اوزی، خنجی، فرامرزاری: ārbiz "الک"، لری: ārdbiz "الک"، لری بویر احمدی: arbiz "غربال".

(Horn GNE 249, Hübschmann PSt 33; Bartholomae Aiw '312; Mayrhofer KEWAIII 212 f; Nyberg. Man. Phl, 209; Mackenzie CPD 90; Baily BSOAS XIII 1950, 663; Morgenstierne EVP 63987f; id. Iifl 522).

(گ. آ. ا. بج. بندر. سایبانی، ۲۹۱؛ ف. گ. ج. باقری، ۵۶؛ ا. گ. ل. د. لیراوی، ۲۳۹؛ و. گ.

گا. موسوی، ۹۳؛ و. م. ش. ک. بهروزی، ۱۳؛ ف. لار. اقتداری، ۲۲؛ ف. ل. ف. ل. ایزدپناه، ۱۷؛ ب. گ. بو. مقیمی، ۱۳۷).

[?alus] بزی که نیمی از بدنش سفید یکدست و نیمی دیگر سیاه یکدست است و بر روی کمرش خطی سفید رنگ است.

فارسی میانه arus "سفید"، قس اوستایی: aurušā "سفید".

(Bartholomae Aiw. 190; Mackenzie CPD, 11)

دوانی: alus "نوعی بزی که بر روی کمرش خطی سفید رنگ است؛ شوشتی alus "زیبا".

(ف. گ. د. سلامی، ۹۹؛ و. گ. شو. نیرومند، ۱۲).

[?andi deyan] گل مالی کردن، مالیدن گل و گچ و مانند آن بر بام و دیوار خانه.

فارسی میانه: handāy-; handūdan؛ ماده‌ی ماضی این فعل مشتق است از ایرانی باستان \*ham-dūta-ham- (پیشوند) و \*dūta- (صفت مفعولی) و -dāvaya (ماده‌ی مضارع) مشتق از ریشه‌ی -dav- "مالیدن، پاک کردن"؛ قس اوستایی: -dav- (فقط با پیشوند fra) "پاک کردن، زدودن"، سنسکریت: (dhāvati) dhāv- "پاک کردن"؛ ریشه‌ی -dav- مشتق است از هند و اروپایی 3.dheu- "براق، درخشان، پرتو افکنیدن"، قس زبور فارسی میانه: <sup>ک</sup>nwtky "اندوده، مالیده" سغدی: <sup>ک</sup>nδ'w "اندودن"، <sup>د</sup>w- "اندودن" سکایی: \*dav- "زدودن"، خوارزمی: <sup>د</sup>w- "مالیدن"؛ آسی (دیگوری): dawun "نوازش کردن"، ارمنی دخیل: hndwn "اندواه، ماله" (han-davana-)

(Horn NPSSPr 130; Mackenzie CPD 42; Bartholomae Aiw 688; Mayrhofer KEWAI 101; Whitney Roots 83; Pokorny IEW 261; Baily Khs 171, Gharib sog. D. 963, 3448; Emmerick SGS14; Samadi Chw. Verb 16, 63F. Lentz ZII4)

قس. آشتیانی: ?andud "گل مالی"، انارکی: ?endi "اندود" بندرعباس ?angaft "اندود، گل مالی کردن"، زرقانی: ?andi "گل مالی"، سروستانی: ?andu "اندودن"، شوشتری: ?anduhidan "گل مالی کردن".

(و. گ. آ. کیا، ۶؛ و. انا. سهرابی انارکی، ۳۲؛ ا. بج. بندر. سلیمانی، ۲۹۶؛ ف. ز. ملک‌زاده، ۱۵؛ ف. م. سرهمایونی، ۵۷۸؛ و. گ. شو. نیرومند، ۱۵).

[?eškaf/ ?eškāt] غار، شکاف و سوراخ کم عمق و طبیعی در کمر کوه است.

فارسی میانه: škāft "شکاف". مشتق است از ایرانی باستان \*uz-kāf-ta که از صورت اوستایی  $\sqrt{kaf}$  "شکافتن" و پیشوند فعلی -uz- با صورت قوی فعل -kaf- و پسوند صفت مفعولی گذشته‌ی -ta- است.

قس اوزی: šekaft "غار". بندرعباسی: ?eškaf "غار کم عمق در کمره کوه" جیرفتی و کهنوجی: ?eškaf "غار"؛ خنجی: ?eškāt "غار"؛ دوانی: ?eškāt "غار و شکاف کم عمق طبیعی در کوه"؛ دیلمی و لیراوی "غار"؛ زرقانی: ?eškaf "غار"؛ فرامرزاری: ?eškāt, ?eškaf "لاری، گراشی: ?eškāt "غار"، لری: ?eškaf.

(ف. لار. اقتداری، ۷۸؛ ا. بج. بندر. سایبانی، ۲۹۴؛ ب. گ. ج. ک. نیک نفس دهقانی، ۱۳۲؛ و. ر. گ. خ. نورائی، ۵۶؛ ف. گ. د. سلامی، ۹۵؛ گ. ا. ل. د. لیراوی، ۱۷۶؛ ف. ز. ملک‌زاده، ۱۲؛ ف. لار. اقتداری، ۷۸؛ ف. ل. ایزدپناه، ۵).

[beyes] "وجب".

فارسی میانه: widast > ایرانی باستان - \*vitasti\* "وجب، شبر، مرکب از (vi) پیشوند و \*tasti\* مشتق از \*tṛ-s-ti\* (از ریشه ی tan- "تیدن، گستردن")، قس اوستایی: vitasti "وجب، شبر"، کردی: bist "وجب"، لری: buhust "وجب".

(Horn NPssPr 57; vahman - Asatryan WIDM 70).

دیلمی و لیراوی: bedes, beles "وجب"؛ شوشتری: beles "وجب"؛ کردی مهابادی: bist "وجب"؛ گاوکشکی: bedes "وجب"؛ لری بویراحمدی: beres "وجب".

(گ.ا.ل.د. لیراوی، ۱۹۷؛ و.گ.شو. نیرومند، ۱۴۱؛ گ.کرد کلباسی، ۲۱۷؛ و.گ.گا. موسوی،

۷۵؛ ب.گ.بو. مقیمی، ۱۵۱).

[beyg/ beyg] ۱- عروس ۲- عروسک

> ایرانی باستان -vadukā\*؛ مشتق از ریشه ی vad- "راهنمایی کردن، بردن"، قس اوستایی: vadū- "همسر، زن"، vadrya- ("دختر) بالغ، دختر به سن ازدواج رسیده"؛ سنسکریت: vadhū- "عروس، زن جوان، ریشه ی vad- مشتق است از هند و اروپایی \*vedh- "بردن، هدایت کردن، ازدواج کردن"؛ قس لتونیایی: vedekle "عروس، همسر پسر"، vedama "عروس"؛ قس فارسی میانه: wayōdagān "نکاح"، فارسی میانه ترفانی: wayāg "عروس"، پارتی: vāy- "هدایت کردن"، سغدی: wōw "زن، همسر"، خوارزمی: wud "همسر"، سکایی: bāy- "رهبری کردن، بردن"، پشتو: wal-war- "مهریه، کابین"، xūla- "زن مطلقه‌ای را گویند که بار دیگر با شوهر سابقش ازدواج کند".

کردی: būk. زازا: vēv, vēyvē. لری: bahīg "عروس"، یز غلامی -wad- "ازدواج کردن" نیز اوستایی: upa + vad- "شوهر دادن"، vadaθa\* "ازدواج در x<sup>v</sup>aētvadaθa- ازدواج کننده با محارم" ( ) فارسی میانه: x<sup>v</sup>ēdōdah "ازدواج با محارم" نیز قس: خوارزمی: waḍak "عروسک"، یز غلامی: waḍok "عروسک"، یدغا: waly "جشن، عروسی"، سنگلجی: wotuk "جشن".

(Morgenstiene EVSG88).

(Horn GNE 264, Hübschmann Pst 35, Mayrhofer KEWA III 136, Bartholomae Aiw 1343, 1860, Machenize Cpp 89, 96) Ghilian Elp 71, Gharib Sog. D. 968, Bailey Khs25, Emmerick SGS 94f, Wahman- Asatryan WIDM 70).

اوزی: bey "عروس"، دیلمی دلیراوی: beyg "عروس"، شوشتری: beyak, beyg "عروس" شیرازی، کازرونی: beyg "عروس"، فرامرزاری: bey "عروس"، کردی مهابادی: būk "عروس"، کرینگانی: vay "عروس"، گاوکشکی: beyg "عروس"، لری بویراحمدی: bavig "عروس"، هرزندی: viyi "عروس".

(ف. لار. دار، اقتداری؛ گ.ا.ل.د. لیراوی، ۱۹۷؛ و.گ.شو. نیرومند، ۵۱؛ ر.م.ش.ک. بهروزی،

گ.کرد. کلباسی، ۱۸۶؛ ج.ز.م. آذر. ذکاء، ۱۲۲؛ و.گ.گا. موسوی، ۷۷؛ ف.ل. ایزدپناه، ۱۷؛ ب.گ.بو،

مقیمی، ۱۴۶؛ ج.ز.م.آذ. ذکاء، ۱/۲۲).

### [Patyāre] ۱- پتیاره ۲- روسپی، بدکاره (زن)

فارسی میانه: patyārag "دشمن، ضد، مخالف" < ایرانی باستان -paty-ārka\*؛ مرکب است از pati (پیشوند) و \*āraka\* مشتق از ریشه -ar "حرکت کردن، جنبیدن و با پیشوند Pati "برضد کسی دشمنی کردن"؛ قس اوستایی: -ar "حرکت کردن، خود را به حرکت در آوردن" با پیشوند paiti "مخالفت، خصمانه کردن، مخالفت ورزیدن"، -paityāra "دشمنی، خصومت" فارسی میانه‌ی ترفانی: patyār "حمله، تهدید" سغدی: pty'r "بدبختی، آفت، بلا". ارمنی دخیل: p'at'erak "بلا، مصیبت، بدبختی". گرجی دخیل: p'at'erak'-i "بخت، بخت برگشته" (Baily Khs, 253)

(Horn GNE 284, Hübschmann Pst 37, Machenize CPD 68, Bartholomae Aiw 183, 840, Boyce MMPP 75, Gharib Sog. D. 8030, Bailey Khs 253).

به‌دینان یزد: patyora, patyāra "پتیاره" بیرجندی: patyārō; خنجی: patyāra; دزفولی: patiyāra "پتیاره"؛ دیلمی و لیراوی: patyāra; زرقانی: patiyāre; سیستانی: Patyāre "پتیاره، روسپی"؛ شیرازی، کازرونی: pattiyāreh "روسپی".

(و.گ.بهد. یزد. مزداپور، ۴۷۳؛ و.گ.ب. رضائی: ۱۱۱؛ و.ر.گ.خ. نورائی، ۷۳؛ و.گ.د. بابایی، ۱۸۱؛ گ.ا.ل.د. لیراوی، ۲۱۷؛ ف.ز. ملک‌زاده، ۱۴۷؛ و.س.ک. محمدی خمک، ۸۵؛ و.م.ش.ک. بهروزی، ۹۸).

### [pos] "پسر"

فارسی میانه: pus "پس" (فارسی باستان: puça "پسر"؛ قس اوستایی: puθra سنسکریت: putrá "پسر"؛ مشتق از هند و اروپایی: -pu-t\* از -puñ\* "کوچک؛ جزئی؛ کم"؛ از همین کلمه است لاتینی: putus و putillus "پسر، پسربرچه"، قس فارسی میانه: pusyān "رحم، زهدان" (-puç-dāna\*) فارسی میانه ترفانی: pus "پس"، pusyān "زهدان"، پراچی: puš "پسر".

(Horn GNE 318, Mackenize CPD 69, Bartholomae Aiw 909, Mayrhofer KEWA 11 304, Boyce MMPP75, Baily Khs 244, Morgenstierne IIFL I 282).

اردستانی: por؛ بندرعباسی: pos؛ به‌دینان یزد: pohr, pur؛ جیرفتی و کهنوجی: pos؛ خوری: poss؛ دوانی: pos؛ فارسی اصفهانی: peser؛ کلاردشتی: pesar؛ کلیمیان اصفهان: pīr؛ کوهمره‌ای: pos؛ گاوکشکی: pos؛ لاری، اوزی، بستکی، خنجی، گراشی، فرامرزاری: pos.

(پ.ای.ر.گ.ار. موسوی، ۵۲۷؛ ا.ب.ج.بندر. سایبانی، ۳۰۶؛ و.گ.بهد. یزد. مزداپور، ۵۰۷؛ ب.گ.ج.ک. نیک‌نفس دهقانی، ۱۷۱؛ و.خ. فره‌وشی، ۶۷؛ ف.گ.د. سلامی، ۱۵۱).

### jomuli/ jomul/ jombul "دوقلو، جفت، همزاد"

فارسی میانه: jomā "هردو، همراه با"، اوستایی: yama, yima سنسکریت: yāma.



اختری: *jangul* "دوقلو"، بردسیری *jomoli* "جفت، توأمان"، بندرعباسی: *jomul* "دوقلو"، بهدینان: *jomoli* "جفت"، بیرجندی: *jamali/ jamal* "دوقلو"، جهرمی: *jomboli* "جفت"، جیرفتی و کهنوجی: *jamal* "دوقلو"، خنجی: *jomeyli* "جفت"، خوری: *jamāl* "دوقلو"، دوانی: *jomulu* "همزاد"، زرقانی: *jombolu* سیستانی: *jamāl, jmal* "دوقلو"، شیرازی، کازرونی: *jumulu, jemulu, jumbulu* کرمانی: *jemoli* لاری، خنجی، فرامرزاری، گراشی: *jomayl*، لری بویراحمدی: *jamelu, jamālī*

(گ.ا.ف. همایون، ۱۱۵؛ و.گ.ب. برومند، سعید، ۶۷؛ ا.ب.ج. بندر. سایبانی، ۳۱۵؛ ف.ب. بهد. سروشیان، ۵۶؛ ب.گ.بی. رضائی، ۳۷۷؛ گ.ج. باقری، ۶۸؛ ب.گ.ج.ک. نیک‌نفس دهقانی، ۲۰۷؛ و.ر.ک.خ. نورائی، ۸۹؛ و.خ. فره‌وشی، ۶؛ ف.گ.د. سلامی، ۱۹۳؛ ف.ز. ملک‌زاده، ۹۳؛ و.س.ک. محمدی خمک، ۱۳۵؛ ف.م.ش.ک. بهروزی، ۱۸۷؛ ف.گ.ک.ر. صرافی، ۷۳؛ ف.ل.ر. اقتداری؛ ب.گ.بو. مقیمی، ۱۴۲؛ ف.ه. آصف فکرت، ۹۷).

#### [gonim] ۱- "عدس" سبز ۲- ماش (حبوبات)

فارسی میانه: *wēnōg* "عدس"، اشتقاق لغت فارسی میانه روشن نیست. شاید مشتقی از ریشه‌ی *vay-* (هند و اروپایی -*ṽeǵ-* 1.\* "خم شدن، پیچیدن". (Baily TPS 1933964) سکایی: *viṇakā* "نخود"، تاجیکی: *bunī* "عدس"، نایتنی: *vīnāk* "عدس"، بختیاری: *gindī* "عدس".

(Baily TPS 1933, 64, Khs 386-7, Mackenize CPD 90, Pokorny IEW<sub>2</sub> 1120).

#### [haperow] "ربودن، غارت کردن" نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

فارسی میانه: *appurdan* "ربودن"، اشتقاق لغت میانه روشن نیست؛ شاید مشتقی از ریشه‌ی  $\sqrt{bar}$  "بردن" و پیشوند *\*apa* دور، است و نیبرگ این واژه را ترتیبی از  $\sqrt{par}$  و *\*apa* در نظر گرفته است.

(*Aiw.* Barth. 85, 933, M. Nyb. 28. Mackenize, CPD. 10).

#### [xasire, xāsire] ۱- "پدر زن" ۲- "مادر شوهر"

اوستایی: *x<sup>v</sup>asura*، سنسکریت: *svāsura* و گونه‌ی فارسی میانه آن را می‌توان به صورت *xvasur* قس خوارزمی: *\*xsor* بازسازی کرد. (Hübschmann Pst<sub>2</sub> 138) > سغدی بودایی: *γwšh*، خوارزمی: *xšū-*, *xsu*، پشتو: *xsar, xwāsa* "پدر زن، پدر شوهر"؛ وزیری *xwsar*؛ اورموری: *xōsāi*، "مادر زن، پدر شوهر"؛ شغنی: *xis(s)ur*، روشنی و برتنگی: *xasur* "پدر شوهر"، سریکلی: *xasi'ur*؛ یز غلامی: *xwōsōr* پشایی: *xusur-bur'u-m, xus'ur*



"برادر زن"، xu:žn'u:m "خواهر زن"

(GMS, Gershevitch, 97).

MorGenstierne, EVP, 72, 99

قس فارسی نو: خسوره، خسوره، خشور، خشو، خوشه، خشامی، خشامن، خشامن، خوش

بدسگال تو و مخالف تو خشوی جنگجوی را داماد

(فرخی)

ز تیمار خوش و پند خسوره دلم شد آتش آگین چون تنوره

(تاج بها، آند راج)

اقتری: xasū "مادر زن"، بندرعباسی: xāserg "پدر زن"، xasu "مادرزن"، بیرجندی: xosor "پدر زن"، پدر شوهر"، جیرفتی و کهنوجی xasūg "مادر زن"، xowaserk "پدر زن"، سیستانی: xosrō, xāsar, "پدر زن، پدر شوهر"، xoš "مادر زن، مادر شوهر"، xošloča(e) "خواهر زن"، xāsar zāda "برادر زاده"، شوشتری: xasī "مادر زن، پدر شوهر"، کردی مهابادی: xazūr "پدر زن، پدر شوهر"، کلیمیان اصفهان: bouθire "مادر زن، پدر زن، پدر شوهر"، لری بویراحمدی: xasī "پدر زن، پدر شوهر"، مروی: xasōr "پدر زن".

(گ.اف. همایون، ۲۰۶؛ ا.بج.بندر. سایبانی، ۳۲۳؛ ب.گ.بی. رضائی، ۳۸۵؛ ب.گ.ج.ک.

نیک نفس دهقان، ۲۳۹، ۲۴۲؛ و.سک. محمدی خمک، ۱۶۷، ۱۷۱؛ و.گ.شو. نیرومند، ۱۱۷؛ ف.اهل.

کلباسی، ۲۰۲؛ ب.گ.بو. مقیمی، ۱۳۸؛ ف.ه. آصف فکرت، ۱۰۸).

[xāsiyan] "گزیدن و نیش زدن حشرات موذی مثل مار، عقرب"

اوستایی: xad- "پاره کردن" شوشتری: xāyeš, xāyešt; فرامرزاری: xāsta. لاری، گراشی

xāssa "گزیدن، نیش زدن" پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (و.گ.شو. نیرومند، ۱۶۶؛ ف.لار. اقتداری، ۱۷۱).

[derdan] "پاره کردن، پاره شدن (شلوار، لباس، پارچه و مانند آن). ۲- دریدن."

فارسی میانه: darrīdan، اوستایی: -dar-, darōd, darōnā- "بریدن، شکافتن، پاره کردن"،

darōta "بریده" صفت مفعولی، سنسکریت: darana, dardirat, dṛtah، بلوچی: derten "دریدن"،

آسی: daeraen "دریدن"

Bartholomae, Aiw, 962, 289, Mackenzie, CPD, 264, Nyberg. Man. Phl. 66).

(ابوالقاسمی، زبان آسی، ۷۳).

آشتیانی: derder "پاره پاره"، انارکی: dirr "چاره"، بهدینان: dernādmun "پاره"، جیرفتی و

کهنوجی: derden "پاره کردن، دریدن"، زرقانی: derd ?umadan "پاره شدن"، سیوندی: derriyan

”دریدن“، شوشتری: *derdan* ”پاره کردن“، کردی مهابادی: *dirān* ”دریده شدن، پاره شدن“، لری بویراحمدی: *derdan* ”دریدن“.

(و.آ.کیا، ۷۲؛ و.انا. سهرابی انارکی، ۱۱۵؛ ف.بهد. سروشیان، ۷۶؛ ب.ک.ج.ک. نیک‌نفس دهقانی، ۳۴۷؛ ف.ز. ملک‌زاده، ۱۳۶؛ و.ر.گ.س. فانی، ۸۳؛ و.گ.شو. نیرومند، ۱۸۳؛ گ.گردی. کلباسی، ۱۱۵، ب.گ.بو. مقیمی، ۱۵۷).

### ”دخت، دختر“ [do:t/ duva:t]

فارسی میانه: *dux̄t* ”دخت“ > اوستایی: *duȳḏar, duḡōdar* ”دوشنده“ که خود اسم فاعل از ریشه‌ی فعلی  $\sqrt{daok}$  ”دوشیدن، دوختن و سنسکریت > *dógdhi, duhitár, dugdhā-* ”دوشیدن“ است. قس > فارسی دری: دوختن، دوشیدن، دخت، دختر.

(Aiw 748, Mackenize CPD 29, Nyberg. Man. Phl. 69, SED, Monier. Williams. M 375 An. Zd, Gignoux, and Tafazzoli, 210).

آشتیانی: *deta*, اردستانی: *dot*, افتری: *dot*, ارمنی: *dustr*, انارکی: *dot*, بردسیری: *doxt*, بندرعباسی: *doxt*, بهدینان: *doter, dot*, بیرجندی: *doxtar*, خوانساری: *det*, خوری: *dôdu/ dod*, دوانی: *do:t*, زرکانی: *doxte*, ساروی: *deter*, سمنانی: *duta*, سنگسری: *diöt*, سیوندی: *dit*, شهمیرزادی: *daettâer*, فارسی اصفهانی: *doxder*, کرمانی: *doxter, doxt*, کردی کرمانشاهی: *döt*, کلاردشتی: *detar*, کلیمیان اصفهان: *dot*, کوهمره‌ای: *döt*, گاوکشکی: *dot*, گزی: *dot*, لاری، اوزی، بستکی، خنجی، گراشی: *dot*, لری بویراحمدی: *dovar, dwar*, هروی: *doxtar*, آسی: *duyd*, *dıyd*, سغدی: *δwyth: δuyuta\**, خوارزمی: *duyd*, ختنی: *dutar*, پشتو: *Lûr->duxθr\**, یزغلامی: *δ̄ȳd*, جمع *δ̄ȳd>ar*, یودغا: *luydo*, اورموری: *dū*, جمع: *duwē. duwi*.

(E. V. Š, 30).

(و.آ.کیا، ۷۱؛ پ.ا.ایر.گ.ار. مولوی، ۵۳۰؛ گ.اف. همایون، ۱۱۲؛ و.انا. سهرابی انارکی، ۱۰۷؛ و.گ.ب. برومند سعید، ۲۲۰؛ ا.بج.بندر. سایبانی، ۳۲۷؛ ف.بهد. سروشیان، ۱۱۲؛ ب.گ.بی. رضائی، ۳۸۹؛ و.خ. فره‌وشی، ۶۷؛ ب.ق. خلف تبریزی، ۸۲۴؛ ف.ز. ملک‌زاده، ۱۳۵؛ گ.س. شکری، ۲۰۸؛ ف.گ.د. سلامی، ۲۳۴؛ ب.ق. ۸۲۴؛ و.ر.گ.س. فانی، ۸۱؛ ب.ق. ۲۰۴؛ ف.ا.کلباسی، ۱۵۱؛ ف.گ.کر. صراف، ۹۵؛ گ.کل.کلباسی، ۲۱۱؛ گ.ک.ا. کلباسی، ۲۱۱؛ ف.آر.کو. موسوی، ۵۱؛ و.گ.گا. موسوی، ۱۲۹؛ گ.ک. اسماعیلی، ۱۴۶؛ ف.لار. اقتداری، ۹۹؛ ب.گ.بو. مقیمی، ۱۴۲؛ ف.ه. آصف فکرت، ۷۸؛ زبان آسی، ابوالقاسمی، ۲۴). E.V.Š.30.

### ”جاده را گویند“ [rāse]

مشتق از ایرانی باستان > *rāθya* از *raθa-* ”گردونه، اراهه است. قس اوستایی > *raiθya* ←

raθa- سنسکریت: 'rathya' جاده، راه  
 خنجی: rāsa "جاده"، خوری: rah "جاده"، دوانی: rāsa "جاده"، سیوندی: ra "جاده"، گزی:  
 rōwre, re "جاده"، لاری، گراشی، اوزی: rāssa "جاده".  
 (و.ر.گ.خ. نورائی، ۱۰۷؛ و.خ. فره‌وشی، ۵۰؛ ف.گ.د. سلامی، ۲۵۷؛ و.ر.گ.س. فانی، ۸۹؛  
 گ.ک. اسماعیلی، ۱۴۸؛ ف.لار. اقتداری، ۱۰۰) کردی، rê «جاده»، سغدی: r̥ḏ «راه»، ارمنی: rah  
 سمنانی: raēj «راه»، سنگسری: ranjñ rea «راه» سرخه‌ای: ra «جاده»، لاسگردی: rā «جاده».  
 (ب.ق.، ۹۳۴؛ بلوچی: rāh لری rah کردی مهابادی r̥êga و r̥ê(gâ) اورموری: r̥ai پشتو: lâr.  
 (E.V.P.37,38).

### [rosse] طناب و ریسمان کلفت و ضخیم بافته شده از الیاف درخت خرما را گویند.

فارسی میانه rasan "ریسمان" > مشتق از ایرانی باستان -raiz "بافتن"، قس اوستایی: -rais  
 "تاب دادن، رشتن" است. قس فارسی دری: risidan "ریسیدن" abrišam? "ابریشم" -upa-  
 raisama->

(ف.پ. فره‌وشی، ۴۷۷؛ م.ف.ف.د. ابوالقاسمی، ۹۷؛ (KWA III 67-8).

آشتیانی: rasen "طناب"، انارکی: resen "ریسمان"، بهدینان: res "ریسمان"، دامغانی: raĵe  
 "ریسمان"، دوانی: resse "ریسمان"، زرقانی: resse "ریسمان"، ساروی: rasen، سروستانی: respun  
 "ریسمان"، سیستانی: resmo "طناب"، شوشتری: resmun "ریسمان"، هروی: rešma "طناب".  
 (و.آ.کیا، ۸۵؛ و.انا. سهرابی انارکی، ۱۲۰؛ ف.بهد. سروشیان، ۸۶؛ پ.ای.ر.گ.د. ذوالفقاری، ۴۳۳؛  
 ف.گ.د. سلامی، ۲۵۹؛ ف.ز. ملک‌زاده، ۱۵۵؛ گ.س. شکری، ۳۰۳؛ ف.م.سر. همایونی، ۹۹؛ و.سک.  
 محمدی خمک، ۲۰۹؛ و.گ.شو. نیرومند، ۲۱۷؛ ف.ه. آصف فکرت، ۱۱۹).

### [rud] فرزند، فرزند عزیز و دل‌بند را گویند. زنان در سوگ فرزند از دست رفته، ضمن نوحه و سینه‌زنی و ماتم ندای "rud rud" رود رود را سر می‌دهند.

فارسی میانه: rudag, rēdag، مشتق از ایرانی باستان -raita\* قس: اوستایی: -rai-, raod-  
 "روئیدن، رشد کردن، رستن، سکایی: rya "جوان"

(Aiw. Barth. 1498; Khs. 179).

بردسیری: rud "فرزند جوان"، بندرعباسی: rud "فرزند"، جهرمی: rud "فرزند"، خنجی: rud  
 "فرزند"، دوانی: ru:ḏ "فرزند"، زرقانی: rud "فرزند جوان"، سروستانی: rud "فرزند"، شوشتری: rud  
 "فرزند"، شیرازی، کازرونی: rud "فرزند"، فرامرزی: rud "فرزند"، کوهمره‌ای: rud "فرزند"، لری: rula  
 "فرزند".

(ا.بج.بندر. سایبان، ۳۳؛ گ.ف.ج. باقری، ۷۶؛ و.ر.گ.خ. نورائی، ۱۰۹؛ ف.گ.د. سلامی، ۲۶۴؛

ف.ز. ملک‌زاده، ۱۶۰؛ ف.م.سر. همایونی، ۵۸۸؛ و.گ.شو. نیرومند، ۲۲۳؛ و.م.ش.ک. بهروزی، ۳۱۰؛ ف.لار. اقتداری، ۷۹؛ ف.آ.ر.کو. موسوی، ۱۷۸؛ ف.ل. ایزدپناه، ۶۹).

### [sergi/sor] ۱- کود حیوانی ۲- سرگین و فضله چارپایان به ویژه گاو و خر را گویند.

فارسی میانه: sargēn، قس اوستایی: gaona + sairi/sairya

(Aiw Barth. 1567; Mackenize. C.P.D. 74).

انارکی: sargi "سرگین"، بهدینان: sargin "فضله چارپایان"، خنجی: sarge "سرگین"، فرامزرانی: ser "کود حیوانی"، لاری، اوزی، بستکی، گراشی: sor "فضله چارپایان".  
(و.انا. سهرابی انارکی، ۱۳۱؛ ف.بهد. سروشیان، ۹۰؛ ف.لار. اقتداری، ۹۰).

### [γāre] داد و فریاد و صدای بلند را گویند.

مشتق از > ایرانی باستان: \*gāraka است که خود مشتق از ریشه‌ی gar- "داد زدن، صدا کردن" است.

سغدی: zγ>yr "خواندن، صدا کردن"، -uz-gāraya\* <√zgar، فارسی دخیل: ژغار.  
(ف. س. قریب، ۴۵۹).

بردسیری "γāre" فریاد بلند، بندرعباسی: γār "فریاد"، جهرمی: γāre "فریاد، بانگ بلند"، جیرفتی و کهنوجی: γāre "فریاد و صدای بلند"، دوانی: qāra "فریاد"، زرقانی: qāre "فریاد"، سروستانی: qarre "فریاد"، سیستانی: γār "فریاد"، کازرونی: qāreh "فریاد بلند"، کرمانی: γāre "فریاد"، کلاردشتی: γār "فریاد".

(و.گ.ب. برومند سعید، ۱۳۴؛ ا.بج.بندر. سایبانی، ۳۴۹؛ گ.ف.ج. باقری، ۸۳؛ ب.گ.ج.ک. نیک‌نفس دهقانی، ۲۹۶؛ ف.گ.د. سلامی، ۳۲۳؛ ف.ز. ملک‌زاده، ۲۰۹؛ ف.م.سر. همایونی، ۵۹۲؛ و.سک. محمدی خمک، ۲۷۵؛ ف.م.ش.ک. بهروزی، ۴۱۶؛ ف.گ.کر. صرافی، ۱۴۲؛ گ.کل. کلباسی، ۲۴۱).

### [kal] "پسر"

مشتق از > ایرانی باستان \*kurna و از ریشه‌ی فعلی √kur "زاده شدن، به دنیا آمدن" است.  
(Baily TPS 39).

جهرمی: kalakeh "پسره"، دزفولی: kuwak "پسر"، سروستانی: kor "پسر"، کوهمره‌ای: kor "پسر"، لری بویراحمدی: kor "پسر".

(گ.ف.ج. باقری، ۸۳؛ د.بابائی، ۱۸۲؛ ف.م.سر. همایونی، ۵۹۳؛ ف.آ.ر.کو. موسوی، ۱۸۱؛ ب.گ.بو. مقیمی، ۱۵۲).

[kalak, kelak] "آتشدانانی که از گل رس خام درست شده باشد، آتشدان گلی، منقل".

مشتق از > ایرانی باستان: \*karaka و از ریشه‌ی  $\sqrt{kar}$  "سوختن، گرم کردن" است.  
قس، فارسی دری: کلک kalak "آتشدان، منتقل".

(Eilers, W. Herd und **feuerstädte in Iran**, 317 ff; **WIR**, MII, 663.)

آشتیانی: kalaka "آتشدان گلی"، اردستانی: kalek "منقل"، انارکی: kilak "آتشدان گلی"، بردسیری: geleku "منقل"، دوانی: kelak "آتشدان گلی"، دیلمی و لیروای: kelak "آتشدان گلی"، زرقانی: kalak "منقل"، سروستانی: kelak "آتشدان گلی"، کازرونی: kelak "منقل"، کرمانی: gelak "منقل".

(ف.آ.کیا، ۱۳۹؛ پ.ایر.گ.ار. مولوی، ۵۳۷؛ و.انا. سهرابی، انارکی، ۱۷۳؛ و.گ.ب. برومند سعید، ۱۷۱؛ ف.گ.د. سلامی، ۳۵۲؛ گ.ا.ل.د. لیراوی، ۲۸۹؛ ف.گ.ز. ملک‌زاده، ۲۳۰؛ ف.م.سر. همایونی، ۵۹۴؛ و.م.ش.ک. بهروزی، ۴۷۲؛ ف.گا.کر. صرافی، ۱۷۴).

[gordik, gordig] "کلیه، قلوه"

> فارسی میانه: gurdag، قس اوستایی:  $v\delta r\delta tka$ ،  $v\delta r\delta tka$ ، سنسکریت:  $v\delta r\delta tka$

(Aiw. Barth. 1420; Mackenize, C. P. D. 38).

افتری: vakku "کلیه"، انارکی: golfa, gorda "کلیه"، بردسیری: gorde "کلیه"، بندرعباسی: gordak "کلیه"، بیرجندی: gorčikk "کلیه"، جیرفتی، کهنوجی: gorde / gortik "کلیه"، خنجی: gorda "کلیه"، دامغانی: gordūk, gordū "کلیه"، دزفولی: go:rdāla "کلیه"، دوانی: gordik "کلیه"، دیلمی و لیروای: gordik "کلیه"، سروستانی: gorde "کلیه"، سنگلیچی: wδlk "کلیه"، سیستانی: gorduk "کلیه"، شوشتری: gordālah "کلیه"، شغنی، روشنی: wuγj, wawj "کلیه"، شیرازی، کازرونی: gordeh "کلیه"، فرامرزاری: gordaka "کلیه"، کردی مهابادی: gūrčila "کلیه"، کرمانی: gorde "کلیه"، کرینگانی: vik "کلیه"، کلیمیان اصفهان: gorde "کلیه"، گاوکشکی: gorde "کلیه"، لاری، اوزی، گراشی: gordak, gorok "کلیه"، لری: gorda "کلیه"، هروی: gorda "کلیه".

(E. V. Š. 89; I. R. Dard, 260).

(گ.ا. همایونی، ۱۳۱؛ و.انا. سهرابی انارکی، ۱۴۷؛ و.گ.ب. برومند سعید، ۱۶۸؛ ا.بج.بندر. سایبانی، ۳۷۲؛ ب.گ.بی. رضائی، ۴۲۵؛ ب.گ.ج.ک. نیک‌نفس دهقانی، ۳۳۰؛ و.ر.گ.خ. نورائی، ۱۳۲؛ پ.ایر.گ.دا. ذوالفقاری، ۴۳۸؛ گ.د. بابائی، ۲۱۰؛ ف.گ.د. اسلامی، ۳۶۹؛ گ.ا.ل.د. لیراوی، ۳۱۲؛ و.ر.گ.س. برجسته دلفروز، ۱۳۴؛ و.گ.شو. نیرومند، ۳۹۴؛ و.م.ش.ک. بهروزی، ۵۰۴؛ ف.لار. اقتداری، ۸۹؛ گ.کرد. کلباسی، ۲۰۱؛ ف.گ.کر. صرافی، ۱۷۱؛ ج.ز.م.آذر. ذکاء، ۱۲۳؛ گ.ک.ا. کلباسی، ۲۲۷ یا و.گ.گا. موسوی، ۱۳۰؛ ف.لار. اقتداری، ۸۹؛ گ.ل. ایزدپناه، ۱۹۲؛ ف.هد. آصف فکرت، ۱۶۳).

[guwāl] "جوال"، ظرف و گونی بافته شده از موی بز و گوسفند است که جهت حمل اشیاء بر روی خر و قاطر نهند.

فارسی میانه: *gowāl*، مشتق از ایرانی باستان <*yava-barθra-*, *gavālak*> \**yava-barθra-* است. قس اوستایی: *yava-bara-* (ف.پ. فرهوشی، ۲۱۸)

(Aiw. Barth. 933; O.P. Kent, 200)

اردستانی: *gāle* "جوال"، بلوچی: *barzī* "خورجین"، *gawālay* "جوال"، بیرجندی: *govālō*، *gālō* "جوال"، دزفولی: *juvāl* "جوال"، دیلمی و لیروای: *gavāl* "جوال"، زرقانی: *juwāl* "جوال"، ساروی: *gevāl* "جوال"، سروستانی: *gāle* "جوال"، سیستانی: *gāl* "جوال"، شیرازی، کازرونی: *juvāl* "جوال"، گیلکی: *bālkā* "زنبیل کوچک"، لری: *gowāl* "جوال".

(Morgenstierne ID, 152)

(پ.ایر.گ.ار. مولوی، ۵۳۸؛ ب.گ.بی. رضائی، ۴۲۷، ۴۲۴؛ گ.د. بابائی، ۱۸۶؛ گ.ا.ل.د. لیراوی، ۳۱۳؛ ف.ز. ملک‌زاده، ۹۳؛ گ.س. شگری، ۲۲۳؛ ف.م.سر. همایونی، ۵۹۶؛ و.سک. محمدی خمک، ۳۳۶؛ و.م.ش.ک. بهروزی، ۱۹۰؛ ف.ل. ایزدپناه، ۱۲۶).

[maʃ] هسته خربزه و هندوانه و مانند آن را گویند.

فارسی میانه: *mazg*، پازند: *maz(a)g*، *magz*، قس اوستایی: *mazga*، سنسکریت: *mājjān*

(Aiw. Barth. 1159, Mackneize, CPD. 55. Nyb. M2 130).

افغانی *mayza* "مغز"، اورموری: *môzg* "مغز، هسته"، بلوچی: *mâzag*، *ma:ʃg* "مغز"، پشتو: *mâyzō* "هسته، مغز"، جیرفتی، کهنوجی: *maʃg* "مغز، هسته"، دوانی: *maʃ* "هسته"، زازا: *maʒu* "مغز"، سربیکلی *muʒg* "مغز"، سیوندی: *maʃ* "هسته"، شغنی: *mayz* "مغز"، کازرونی: *maʃ* "هسته"، کردی: *mêšk* "مغز، هسته"، گاوکشکی: *maʃ* "هسته"، لری: *mazg* "مغز، هسته".

(Morgenstierne ID 173).

(ف.گ.د. سلامی، ۴۰۷؛ و.م.ش.ک. بهروزی، ۶۲۰؛ گ.ک.ا. کلباسی، ۲۶۲؛ و.گ.گا، موسوی، ۱۴۲؛ گ.ل. ایزدپناه، ۲۲۵).

[mesak] ادرار، شاش.

فارسی میانه: *mēšag* "ادرار" قس اوستایی: *maēz-*, *maēzant* "ادرار کردن"، سنسکریت: *méhati*

(Aiw, Barth. 1108; GNPE. 226. Mackenize, CPD 55.)

P.R. Williams, A.s. 320).

انارکی: *miss* "ادرار"، خنجی: *messa* "شاش"، دیلمی و لیراوی: *mesak*, *mesah*, *messa*

"ادرار"، فرامرزان: mesta "شاس"، گراشی: mess "شاش".  
 (و.انا. سهرابی انارکی، ۲۰۰؛ و.ر.گ.خ. نورائی، ۱۴۱؛ گ.ا.ل.د. لیراوی، ۳۱۷؛ ف.لار. اقتداری، ۹۲).

### "ملخ" [meyg]

فارسی میانه: may "ملخ"، قس اوستایی: maḏaxa-

Aiw. Barth. 1114; Mackenize. C.P.D. 55.

افتری: malex "ملخ"، انارکی: malak "ملخ"، بندرعباسی: may "ملخ"، بیرجندی: malax "ملخ"، دوانی: meyg "ملخ"، دیلمی، لیراوی: meyg "ملخ"، ساروی: malex "ملخ"، فرامرزان: may "ملخ"، کازرونی: meyg "ملخ"، کرمانی: melaq "ملخ" کلاردشتی: malax "ملخ"، کلیمیان اصفهان: melax "ملخ"، لاری، اوزی، گراشی: may "ملخ".  
 (گ.اف. همایون، ۱۴۱؛ و.انا. سهرابی انارکی، ۱۹۶؛ ا.بج. بندر. سایبانی، ۳۹؛ ب.گ.بی. رضائی، ۴۳۵؛ ف.گ.د. سلامی، ۴۰۹؛ گ.ا.ل.د. لیراوی، ۳۱۹؛ گ.س. شگری، ۲۶۲؛ ف.لار. اقتداری، ۱۸۷؛ و.م.ش.ک. بهروزی، ۵۸۷؛ ف.گ.کر. صراف، ۱۸۹؛ گ.کل. کلباسی، ۲۶۱؛ گ.ک.ا. کلباسی، ۲۳۰؛ ف.لار. اقتداری، ۱۸۷).

### "گاونر" [varzā]

فارسی میانه: varzāg "گاونر" این واژه مرکب از varz "ورز" و gāw "گاو" است.

فارسی میانه: warz ایرانی باستان: -varza\* مشتق از ریشه ی -varz "ورزیدن، کارکردن"، قس اوستایی: -varōza، "کار و فعالیت"، -varōz "ورزیدن، کارکردن"، فارسی باستان: -vard "کار کردن"، ریشه ی -varz مشتق است از هند و اروپایی -uerǵ\* "کارکردن".  
 فارسی میانه: gāw، قس اوستایی -gav<sup>5</sup>، سنسکریت: -gav، فارسی باستان: -gav، انگلیسی: cow

(Aiw. Barth, 505; O.P. Kent, 183, Mackenize. C.P.D. 99.)

به‌دینان: varzo "گاونر"، دامغانی: varzā "گاونر"، دیلمی، لیراوی: varzā "گاونر"، شوشتری: varzow "گاونر"، فرامرزان: varzā "گاونر"، کلاردشتی: varzā "گاونر"، کوهمره‌ای: varzā "گاونر"، گاوکشکی: varzā "گاو نر".  
 (ف.بهد. سروشیان، ۱۷۲؛ پ.ایر.گ.دا. ذوالفقاری، ۴۴۰؛ گ.ا.ل.د. لیراوی، ۳۲۱؛ و.گ.شو. نیرومند، ۴۸۵؛ ف.لار. اقتداری، ۱۷۹؛ گ.کل. کلباسی، ۲۵۲؛ ف.آ.ر.کو. موسوی، ۱۸۴؛ و.گ.گا. موسوی، ۱۳۹).



### ۳. نتیجه‌گیری

۱. نخست نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که با توجه به نفوذ رسانه‌های گروهی و عمومی نظیر مطبوعات، صدا و سیما، فن‌آوری جدید، با سواد شدن مردم روستا و فارسی معیار این واژگان برای نسل جوان و تحصیل کرده، ناآشنا و رو به فراموشی و نابودی است و این خود ارزش و اهمیت پژوهش را نشان می‌دهد.

۲. دیگر این که بررسی ریشه‌شناختی و تطبیقی این واژگان نشان می‌دهد که گویش‌های ایرانی از نظر واژگانی و لغوی دارای اشتراکات و همانندی‌هایی بسیاری هستند. ریشه‌ی گویش‌های ایرانی، زبان ایرانی باستان است و تفاوت این گویش‌ها در زمینه‌های آوایی، واجی، ساخت زبانی و دستوری است که باعث مرزبندی و تقسیم گویش‌های ایرانی به شمالی، جنوبی، شرقی و مرکزی شده است.

۳. تحول واژگان گویش با تحول نظام آوایی و تحول صرفی و نحوی تفاوت دارد؛ تحول نظام آوایی و تحول صرفی و نحوی گویش به کندی صورت می‌گیرد، در حالی که تحول واژگان گویش روزانه است.

۴. نتایج تحقیق ثابت می‌کند با بررسی ریشه‌شناختی و تطبیقی گویش‌های گوناگون ایرانی می‌توان اطلس جامع گویش‌شناسی ایران و نیز فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی را تدوین کرد که از نظر زبان‌شناسی از ارزش شایانی برخوردار است.

۵. فرهنگستان زبان و ادب فارسی جهت واژه‌گزینی در مقابل واژه‌های بیگانه می‌تواند از واژه‌های گویشی مشترک ایرانی استفاده نماید.

۶. با بررسی ریشه‌ای واژگان و آشنایی با اجزاء تشکیل دهنده و کارکرد هر یک از این اجزاء، می‌توان به تحول آوایی و معنایی آن‌ها در گذر زمان از دوره‌ی باستان تا میانه و نو پی برد. به این ترتیب با استخراج قوانین آوایی، بازسازی واژگانی که در دوران گذشته وجود داشته‌اند؛ اما اکنون اثری از آن‌ها در دست نیست، امکان پذیر می‌شود و این خود می‌تواند به قرائت و درک بهتر متون کهن کمک کند. از طرف دیگر میزان خویشاوندی زبان‌ها و گویش‌ها نسبت به یکدیگر مشخص شده و فراگیری این زبان‌ها با روش علمی‌تر و ساده‌تر میسر می‌شود.

#### یادداشت‌ها

1. Etymologie

2. Etymon

#### منابع

#### الف. فارسی

آصف فکرت، محمد. (۱۳۷۶). **فارسی هروی**. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.

ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۷۳). **تاریخ زبان فارسی**. تهران: سمت.

- ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۷۶). راهنمای زبان‌های باستانی ایران. ۲ جلد، تهران: سمت.
- ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۷۴). ریشه‌شناسی (تیمولوژی). تهران: ققنوس.
- ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۷۳). ماده‌های فعل‌های فارسی دری، تهران: ققنوس.
- اسماعیلی، محمدمهدی. (۱۳۷۴). گویش گزی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. رشته فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه شیراز.
- افشار، ایرج. (۱۳۷۸). پژوهش‌های ایران‌شناسی. جلد یازدهم، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- اقتداری، احمد. (۱۳۳۴). فرهنگ لارستانی. تهران: فرهنگ ایران زمین.
- ایزدپناه، حمید. (۱۳۶۳). فرهنگ لری. تهران: آگاه.
- بابایی بزاز، پروانه. (۱۳۷۴). بررسی گویش دزفولی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. رشته فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه شیراز.
- باقری، سیاوش. (۱۳۷۷). فرهنگ عامه و گویش جهرم. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. رشته فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه شیراز.
- برومند سعید، جواد. (۱۳۷۰). واژه‌نامه گویش بردسیر. کرمان: مرکز کرمان‌شناسی.
- داعی‌الاسدام، سید محمدعلی. (۱۳۶۴-۱۳۶۲). فرهنگ نظام. تهران.
- رضایی، جمال. (۱۳۷۳). واژه‌نامه گویش بیرجند. تهران: روزبهان.
- ذکاء، یحیی. (۱۳۷۹). جستارهایی درباره زبان مردم آذربایگان. تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.
- سایبانی، احمد. (۱۳۷۷). از بندر جرون تا بندرعباس. بندرعباس: چی‌چی‌کا.
- سروش سروشیان، جمشید. (۱۳۷۰). فرهنگ بهدینان. تهران: دانشگاه تهران.
- سلامی، عبدالنبی. (۱۳۸۱). فرهنگ گویش دوانی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، نشر آثار.
- سلامی، عبدالنبی. (۱۳۸۳). گنجینه‌ی گویش‌شناسی فارسی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- سهرابی انارکی، اختر. (۱۳۷۳). واژه‌نامه انارکی. مشهد: پاندا.
- شکری، گیتی. (۱۳۷۴). گویش ساری. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- صرافی، محمود. (۱۳۷۵). فرهنگ گویش کرمانی. تهران: سروش.

- فانی، بهنام. (۱۳۷۵). *واژه‌نامه ریشه‌شناسانه گویش سیوندی*. پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد. رشته فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه شیراز.
- فروهوشی، بهرام. (۱۳۵۵). *واژه‌نامه خوری*. تهران: وزارت فرهنگ و هنر مرکز مردم‌شناسی و ایران. قریب، بدرالزمان. (۱۳۷۴). *فرهنگ سغدی*. تهران: فرهنگستان.
- کریستن سن، آرتور. (۱۳۷۴). *گویش گیلگی رشت*. ترجمه جعفر خمایی‌زاده. تهران: سروش. کلباسی، ایران. (۱۳۷۰). *فارسی اصفهانی*. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- کلباسی، ایران. (۱۳۶۲). *گویش کردی مهابادی*. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. کلباسی، ایران. (۱۳۷۶). *گویش کلاردشت*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. کلباسی، ایران. (۱۳۷۳). *گویش کلیمیان اصفهان*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. کیا، صادق. (۱۳۳۵). *گویش آشتیان*. تهران: دانشگاه تهران.
- مجیدی، محمدرضا. (۱۳۵۴). *گویش‌های پیرامون کاشان و محلات*. تهران: فرهنگستان زبان ایران. محمدی‌خمک، جواد. (۱۳۷۹). *واژه‌نامه سگزی (فرهنگ لغات سیستانی)*. تهران: سروش.
- مزدایور، کتابون. (۱۳۷۴). *واژه‌نامه بهدینان شهر یزد*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مقیمی، افضل. (۱۳۷۳). *بررسی گویش بویراحمدی*. شیراز: نوید.
- موسوی، سیدحسن. (۱۳۷۲). *واژه‌نامه و گویش گاوشک*. شیراز: نوید.
- موسوی، سیدحسن. (۱۳۶۲). *گوشه‌ای از فرهنگ و آداب و رسوم مردم کوهمره نودان، جروق، سرخی فارس*. تهران: پایا.
- نورایی، بهنام. (۱۳۸۱). *واژه‌نامه ریشه‌شناسانه گویش خنجی*. پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد. رشته فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه شیراز.
- نیرومند، محمدباقر. (۱۳۵۵). *واژه‌نامه‌ای از گویش شوشتری*. تهران: فرهنگستان زبان ایران.
- نیک‌نفس دهقانی، اسلام. (۱۳۷۷). *بررسی گویش جیرفت و کهنوج*. کرمان: مرکز کرمان‌شناسی. همایون، همادخت. (۱۳۷۱). *گویش افتری*. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- همایونی، صادق. (۱۳۷۱). *فرهنگ مردم سروستان*. مشهد: آستان قدس رضوی.
- یارمحمدی، لطف‌ا... (۱۳۷۴). *زوال زبان‌ها و لهجه‌ها*. مجله فرهنگستان علوم، شماره ۱۳.

- Baily, H. W. (1977). **Dictionary of Khotansaka**. Cambridge.
- Bartholomae, Chr. (1961). **AltIranisches Wörterbuch**. Berlin.
- Boyce, M. (1977). **ActaIranica**. 9a. E. J., Brill, Leiden.
- Daryaeae, T. (2002). **šahrestānīhāi ērān šahr Mazda**, Costamesa.
- Eilers, W. (1979). Bis 1988. **Westiranische Mundarten**, 4 Bände, Wiesbaden Undstuttgart.
- Emmerick, R. E. (1968). **Saka Grammatical Studies**. London.
- Gershevitch, I. (1954). **A Grammar of Manichean Sogdian**. Oxford.
- Gignoux, P. (1972). **Glossaire des Inscriptions Pehlevies et Parthes**: London.
- Gignoux, P. and Tafazzoli, A. (1993). **Anthologie de Zādspram**. Paris.
- Horn, P. (1893). **Grundriss der Neu Persischen Etymologie**. Strassburg.
- Hübschmann, H. (1895). **Persische Studien**, Strassburg.
- Kent, R. A. (1953). **Old Persian**. New Haven, Connecticut.
- Mackenzie, D. N. (1971). **A Concise Pahlavi Dictionary**. Oxford.
- Mayrhofer, M. (1986-2001). **Etymologisches Wörterbuch des Altindoarischen**. I-III, Heidelberg.
- Monier. Williams. M. 1899 (1974). **A Sanskrit-English Dictionary**. Oxford.
- Morgenstierne, G. (1974). **An Etymological Vocabulary of Shugni Group**. Wiesbaden.
- Morgenstierne, G. (1927). **An Etymological Vocabulary of Pashto**. OSLO.
- Morgenstierne, G. (1973). **Irano-Dardica**. Wiesbaden.
- Nyberg. H. S. (1974). **A Manual of Pahlavi II**. Wiesbaden.
- Pokorny, J. (1944-1960). **Indogermanisches Etymologisches Wörterbuch**. I-II. Bern-München.
- Samadi, M. (1986). **Das chwaresmische Verbum**, Wiesbaden.
- Vahman F. and Asatrian, G. S. (1987). **West Iranian Dialect Materials**. Copenhagen.

Williams, A. V. (1990). **The Pahlavi Rivāyat Accompanying The Dādestān ī Dēnīg**. Copenhagen



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی